

هو العليم

بررسی حدیث رفع (9)

تبیین آراء مرحوم نائینی

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه صد و نود و یکم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

تفصیل مرحوم نائینی در معنای رفع، بین فقرات روایت

مرحوم نائینی در فرق بین فقرات خمسہ در حدیث رفع و فقره «**ما لا يعلمون**» فرقی را در مرفوع قائل شدند. در مورد طیره، حسد و الوسوسة فی تفکر فی الخلق عرض شد که نظر ایشان چیست و نقطه مورد نظر هم عرض شد؛ در این موارد خمسہ ایشان می‌فرمایند که منظور و مراد از «رفع» در «**الْخَطَاءُ وَ النِّسْيَانِ وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ**» «رفع» مقتضی از اثر است و مقتضی برای آن حکم واقعی را از اثر می‌اندازد و اثر مقتضی را دفع و رفع می‌کند به نسبت به مسئله ایجاب احتیاط. بناءً علی هذا منظور از «رفع» در این موارد خمسہ عبارت از سلب و نفی اثری است که مقتضی برای حکم، آن اثر را به وجود می‌آورد.^۱

تبیین مقصود از مقتضی حکم

منظور ایشان در این مطلب باید روشن بشود که اینکه مقتضی را از تأثیر سلب می‌کند چیست؟ مقتضی برای احکام عبارت از موقعیت مکلف و مأمور با توجه به مصالح و مفساد نفس‌الأمریه است. این مقتضی برای تنجّز حکم نسبت به مکلف است. باید ببینیم که شارع وقتی که موضوعی را با توجه به مکلف در نظر می‌گیرد، آن موضوع را ساذجاً و خالصاً بدون هیچ قیدی مدّ نظر قرار می‌دهد یا نه، هر موضوعی را که شارع مدّ نظر می‌دهد عبارت از یک شرایط خاص است.

این مطلبی را که خدمتتان عرض می‌کنم گمان نمی‌کنم در این جلسه - با توجه به حال - به این مطلب برسیم؛ إن شاء الله در بحث آینده اگر خداوند توفیق داد راجع به این قضیه صحبت می‌کنیم که آیا شارع می‌تواند در ادلّه احکام، قیود اضافه بر مأموریه را اخذ کند یا اخذ نکند که از جمله آنها حال آن حکم بالنسبه به علم مکلف و بالنسبه به شک مکلف است، در آنجا این مسئله خیلی به درد می‌خورد.

آنچه که آقایان می‌فرمایند این است که شارع در جعل اوّلی نمی‌تواند آن مأموریه را با توجه به قیود اضافی بر آن مأموریه در نظر بگیرد. من باب مثال قصد تقرّب را ذکر می‌کنند، قصد وجه را ذکر می‌کنند، یا اینکه قیود اضافی بر او را مانند غسل استحاضه قبل الفجر، این قیود اضافه را به جعل اوّل و به دلیل اوّل نمی‌تواند در جعل اوّلی لحاظ کند. برای رعایت و عنایت به این قیود نیاز به متمم جعل دارد و متمم جعل را شارع در این موارد می‌آورد، چون دلیل اوّلی برای حکم، قاصر است از تکفلش به موارد اضافه بر آن مأموریه، لذا شارع دفعاً

^۱ فوائد الأصول، ج ۳، ص ۳۳۷.

لهذا القصور متمم جعلی را به عنوان حکم ثانی برای آن جعل می کند. من باب مثال آیا ممکن است شارع با دلیل اول ایجاب احتیاط را جعل کند؟! یا با دلیل اول برای حکم، آیا ممکن است شارع وجوب قضاء را مترتب کند؟! این امکان ندارد که شارع به جعل واحد، هم حکم را بر موضوع جعل کند و هم وجوب قضاء در صورت فوات آن مأموریه را جعل کند.

این بحث إن شاء الله جلسه بعد صحبت می شود و اختلافی که در این مطلب هست بیان می شود. آنچه که مدنظر است و به رسیدن این مطلب کمک می کند این است که ما بدانیم که آیا شارع وقتی که یک موضوعی را مدنظر قرار می دهد و بر طبق آن موضوع حکمی را به جعل اولی جعل می کند و پس از جعل حکم در مقام دلیل، دلیلی را که در مقام اثبات متکفل این جعل است، بیان می کند؟ حالا آن یا با آیات قرآن است یا با روایات است یا با کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است هر کدام از این سه مطلب می تواند باشد و یا اینکه اصلاً دلیل عقلی است چون دلیل عقلی متکفل این مطلب است. در هر کدام از اینها شارع یک موضوعی را با توجه به خصوصیات اطراف و اکناف او و با توجه به مصالح و مفاسد نفس الامریه نسبت به این موضوع مدنظر قرار می دهد. این اصل و حقیقت قضیه است.

تصور نادرست از کیفیت مجعول در مقام جعل

یک وقت تصور نشود آنچه که در مقام جعل مجعول است نفس تصور مولا است بدون توجه ب**أی غرض** و بدون توجه ب**أی غایه**، که نفس اراده مولا بر یک امر مثل صلاة صبح به رکعتین، صلاة ظهر اربع رکعات، صلاة مغرب به ثلاث رکعات، نفس اراده مولا به رکعتین و ثلاث رکعات و اربع رکعات، غایت است و غرض است و مصلحت است و مفسده است. این مسئله درست است که نفس اراده مولا نسبت به یک حکم، خودش موجب برای تنجز حکم است و موجب برای صحت انشاء در مقام انشاء احکام واقعیه است؛ ولی کلام ما در این است که چرا اراده مولا تعلق به رکعتین در صبح و **ثلاث رکعات فی المغرب و اربع رکعات فی الظهر و العصر و العشاء** گرفته است؟! آیا شارع همین طور یک مطلبی را مدنظر قرار داده یا اینکه نه، شارع که عبارت از اراده و مشیت پروردگار است، جهتی را ولو آن جهت به خود او برمی گردد نه به خارج از ذات او مدنظر دارد؟!

بله ما در مقام تطبیق اراده پروردگار بر مصالح و مفاسد نفس الامریه مطلب داریم؛ مصالح و مفاسد نفس الامریه چیزی جز اراده و مشیت پروردگار نیست، این یک مطلب است. یعنی ما یک حقیقتی را به عنوان مصالح و مفاسد نفس الامریه نداریم تا اینکه پروردگار مجبور باشد مشیت، اراده، تشریع و تکوین خود را منطبق بر آن مصالح و مفاسد بکند، این غلط است؛ بلکه اصلاً مفسده و مصلحت نفس الامریه، اموری هستند که منتزع از اراده و مشیت پروردگار هستند. مطلب این طور نیست که ما تصور کنیم یک مصلحتی هست که براساس آن

مصلحت، پروردگار امر به رکعتین در صلاة فجر داد و ما بیاییم آن مصالح و مفاسد را مدّ نظر قرار بدهیم و این رکعتین را براساس آن مصلحت نفس‌الأمریه توجیه کنیم، [این] خلاف است؛ چون حقیقت و واقعیت عبارت از وجود است و رأس وجود و در آن نقطه مخروطی وجود، آن وجود پروردگار و مشیت او قرار دارد و نمی‌شود ما حقیقت وجود را که آن حقیقت وجود نسبت به مراتب ظلی و مراتب تبعی، راجح است را مرجوح بدانیم و مراتب ظلی که عبارت از نمود وجود در عالم خارج و ظهور وجود در عالم خارج است را راجح بدانیم و مرجوح را در قیاس به راجح به معیار و به محک صحت و سقم در بیاوریم؛ بلکه همیشه سایر موارد و سایر ظهورات و تعینات، نسبت به آن وجود به مقایسه قرار می‌گیرد و مطلب عکس نیست.

اختلاف دواعی در نفس شارع

این مطلب در جای خودش محفوظ است؛ ولی صحبت ما در این است که نفس اراده پروردگار بر اختلاف در عبادات در صبح و ظهر و عصر، نفس این اختلاف حکایت از اختلاف دواعی در نفس شارع می‌کند. یعنی داعی برای امر شارع به صلاة رکعتین در صلاة صبح با داعی شارع برای امر به ثلاث رکعات در صلاة مغرب تفاوت دارد. این را نمی‌توانیم دیگر انکار کنیم و این منافاتی با مشیت پروردگار ندارد. یعنی داعی‌ای که پروردگار برای رکعتین در نظر گرفته است - حالا این داعی را شما اراده خود شارع قرار بده - بالآخره این انسان در نظام تکوین در یک موقعیتی قرار دارد و ارتباط و علقه و تعلق انسان به پروردگار و باری تعالی در نظام تکوین و تربیت، این تعلق در یک موقعیتی قرار دارد یا ندارد؟! این را که نمی‌توانیم انکار کنیم. پروردگار متعال برای وصول انسان به آن مرتبه کمال صلاة رکعتین را در این موقع راجح می‌داند؛ حالا ترتیب کیفیت مقربیت صلاة رکعتین **بید الله** است حرفی نداریم آن‌هم به **ید الله** است؛ ولی این صلاة رکعتین در اینجا مقرب است و ثلاث رکعات دیگر مقرب نیست، درست است؟!

این بر خلاف آن مطلبی است که ممکن است گفته بشود که گرچه راه دیگری ممکن است مقرب باشد؛ ولی شارع بنا بر دلخواه و بنا بر اراده نفسانی خود این راه و مسیر را متعین کرده است این خلاف است؛ چون نفس مقربیت یعنی تعلق شارع به این تقرّب و به قربت؛ اگر نظر شارع بر مقربیت تعلق نداشته باشد دیگر این راه مقرب نیست. پس نفس لحاظ مقربیت یک مسیر، دالّ بر رضای شارع به مقربیت این مسیر است والا جمع به متناقضین می‌شود.

مطلب ما با این تفاوت دارد. آنچه که مورد نظر من است این است که این طور تصور نشود که شارع بنا به دلخواه و بدون هیچ‌گونه جهت و غرضی ولو اینکه آن جهت و غرض در نفس خود شارع محقق باشد، کاری به خارج نداریم، صلاة صبح را رکعتین قرار داده، بدون هیچ غرضی صلاة مغرب را ثلاث رکعات قرار داده است، خب اینکه لغو است؛ یعنی نمی‌شود شارع هیچ داعی برای رکعتین یا ثلاث رکعات یا اربع رکعات نداشته

باشد یا چرا به جای ربیع الأول، صوم را در شهر رمضان قرار داد؟! می گفت: ربیع الاول واجب باشد! پس معلوم می شود شارع یک عنایت خاصی به شهر رمضان دارد و به واسطه آن عنایت مخصوص به شهر رمضان، صوم شهر رمضان را واجب کرده است؛ آن عنایت را به ربیع الاول ندارد؛ آن عنایت را به محرم ندارد؛ آن عنایت را به جمادی الاول و جمادی الثانی ندارد؛ و الا صوم آنها را واجب می کرد. حالا این عنایت به شهر رمضان از کجا آمده است؟! باز از اراده شارع آمده است. ما این مطلب را انکار نمی کنیم. رجحان شهر رمضان در اینجا به واسطه یک امری است خارج از اراده و مشیت شارع نسبت به اشهر و شارع براساس آن مصالح و مفاسد نفس الامریه خارج از اراده و مشیت، صوم شهر رمضان را منطبق بر او کرده است؛ این باطل است. هیچ اراده و مشیت و هیچ قیمت و ارزش و هیچ رجحانی در عالم وجود نیست الا اینکه آن رجحان از نفس شارع تراوش می کند، این مسئله مسلم است. بین مطالب باید تفکیک قائل شد.

پس شارع با اراده و مشیت خود شهر رمضان را راجح کرد و پس از رجحان شهر رمضان صومش را هم واجب کرد. قضیه این طور است و این دلیل نیست بر اینکه صوم شهر رمضان دلخواه شد و شارع همین طور شکمی آمده او را واجب کرده و ما اصلاً حق نداریم اعتراض کنیم و حق نداریم اصلاً تفکر نسبت به این قضیه بکنیم. نه خیر الآن خیلی قضیه برای ما روشن است، خصوصیات شهر رمضان و تفضیل شهر رمضان بر سایر اشهر یک مسئله مهم است و به لحاظ این خصوصیت خاص، شارع صوم شهر رمضان را واجب کرد و تمام این خصوصیات و عنایات باز به اراده شارع برمی گردد. مشکلی پیش نمی آید، اشکالی دیگر در اینجا نیست.

ولی صوم شهر رمضان خصوصیتی که دارد صوم ربیع الاول ندارد، این نکته اینجا است. این صوم صومی است که اراده شارع نسبت به این صوم تعلق گرفته است با رعایت خصوصیت؛ یعنی غایت و هدفی برای خطاب مکلف به وجوب صوم در این شهر به خصوص وجود دارد که آن غایت در سایر اشهر وجود ندارد و همین طور در سایر موارد هم قضیه همین طور است؛ یک عنایت خاصی نسبت به صلاة رکعتین در وقت فجر وجود دارد که آن عنایت مخصوص در صلاة ظهر نیست، آن عنایت، عنایت دیگر است.

[من باب مثال] می گویند که چرا نماز صبح دو رکعت است؟! جواب می دهند که چون بالآخره افراد تازه از خواب بلند می شوند و خسته هستند دو رکعت می خوانند! گفتیم: ظهر که دیگر طرف از سر کار و زندگی برمی گردد اصلاً حوصله ندارد، فقط می گوید: نهار را بردار بیاور! اینکه بیشتر اقتضاء می کند که به جای چهار رکعت یک رکعت بخوانیم آن هم نشسته. حالا می گویند: چهار رکعت اینجا بعد هم تا می خواهیم استراحت کنیم بلند شو چهار رکعت دیگر هم بخوان که هشت رکعت می شود؛ ولی اتفاقاً صبح گاهی اوقات انسان حالش هم خوش است!

ولید بن عقبه صبح مست کرده بود - خلاصه خمر و فلان و این حرف ها - و به مسجد رفته بود و به جای

دو رکعت سه رکعت خواند گفتند: چرا سه رکعت؟! گفت: حال خوشی دارم شش رکعت برایتان می‌خوانم! هر چه بخواهید می‌خوانم!^۱ فعلاً حالم حال خوش است! بعضی اوقات مکلف‌ها این طوری هم از آب درمی‌آیند؛ حالش خوش است و می‌خواهد با خدا راز و نیاز کند می‌بیند دو رکعت کم است!

تلمیذ: چرا برای قضای صوم رمضان یک شهری تعیین نشده است؟!

استاد: خب شاید نیاز نبوده، عرض می‌کنم که ما از نحوه و کیفیت مأمور، به نحوه و کیفیت مصالح پی می‌بریم. قضیه عکس است یعنی ما می‌خواهیم احکام را که مترتب است منطبق بر مصالح کنیم؛ ولی قضیه عکس است از خود کیفیت مأمور به و کیفیت قیود و شروطش در ظروف و این حدود و شرایطش ما پی می‌بریم به مصالح و مفاسدی که در اینجا وجود دارند و ما اطلاع نداریم. آن مصالح و مفاسد چیست؟! یک سری اموری است که به اراده تکوینی پروردگار، آن اراده تکوینی موجب بروز و ظهور آن مصالح شده است.

الآن از شما سؤال می‌کنم که مستی و خمریت خمر، مگر غیر از اراده پروردگار است؟! بالآخره اراده اوست دیگر یعنی مفسده‌ای که الآن در خمریت خمر است، مگر غیر این است که آن مفسده یک امر تکوینی است؟! این عنب است **ماء العنب** است عصیر عنب است شما این عصیر عنب را در جلوی شمس قرار بدهید شمس **أَمْرٌ سَمَائِيٌّ، ضَوْءُ الشَّمْسِ أَمْرٌ تَكْوِينِيٌّ، عَصِيرُ الْعَنْبِ أَمْرٌ تَكْوِينِيٌّ، وَضَعُ هَذَا الْعَصِيرِ فِي مَقَابِلِ الشَّمْسِ أَمْرٌ تَكْوِينِيٌّ، هَذَا التَّأْثِيرَاتُ كُلُّهَا تَكْوِينِيٌّ فَيَصْبِحُ خَمْرًا!** پس خمر هم تکوینی است دیگر، پس این مسئله هم به اراده خداوند برمی‌گردد، مگر غیر از این است؟! اراده من که نیست. من اگر اینجا هر کاری بخواهم بکنم نمی‌توانم این خمر را خلق کنم. باید عصیر عنب را بگیرم در قبال شمس قرار بدهم ضواء شمس و حرارات شمس روی آن اصابت کند و بعد از چند روز - من نمی‌دانم، شما هم که نیستید! - مثلاً ده روز خمر درست می‌شود.

پس این مصالح و مفاسد اموری است که اراده پروردگار بر تحقق اینها تعلق گرفته است والا اگر این شمس نباشد و ضواء آن نباشد و عنب نباشد و این خصوصیات در عنب نباشد آیا خمر می‌شود؟! شما سنگ را در قبال شمس قرار بدهید اگر صد سال هم بگذرد تبدیل به خمر نمی‌شود. این فرش را در قبال شمس قرار بدهید بعد از گذشت **مِائَةِ سَنَةٍ لَا يَصْبِحُ خَمْرًا**. این آب در حوض را شما در قبال شمس قرار بدهید بعد از صد سال هم بگذرد خمر نمی‌شود، رنگش تغییر پیدا می‌کند.

پس این تأثیرات همین‌طور، مصالحی که وجود دارد این مصالح و این مفاسد با اراده تکوینی حق متعال تحقق پیدا کرده‌اند؛ براساس این مصالح و این مفاسد احکام تشریعی جعل می‌شود. درست شد؟! این نکته،

^۱ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۵۴:

«عَنِ ابْنِ شَوَّازٍ، قَالَ: صَلَّى الْوَلِيدُ [ابن عُقْبَةَ] بِأَهْلِ الْكُوفَةِ صَلَاةَ الصُّبْحِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ الْفَتْحُ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: أَزِيدُكُمْ؟»

نکته مهم است؛ یعنی همان مصالح و مفاسدی که در عالم تکوین با اراده و مشیت خدا تحقق پیدا کرده است، با اراده او یعنی اراده او تعلق گرفته است که این خاصیت را به ضوء شمس بدهد، اگر اراده خدا نبود نور ماه چنین کاری انجام می داد اگر ده سال عصیر عنب را در جلوی ضوء قمر قرار بدهید، تبدیل به خمر می شود؟! نمی شود، چرا؟! چون اراده و مشیت پروردگار به این ضوء تعلق نگرفته است، این ضوء یک خواص دیگری دارد و کار دیگری انجام می دهد. می گویند که نور سهیل که به سیب می خورد قرمز می کند. گفت: سیبی که سهیلش نزنند رنگ ندارد! آن ستاره زهره خاصیت دیگری دارد، ستاره عطارد خاصیت دیگری دارد، هر کدام از اینها در عالم تکوین یک اثر خاص به خودشان را دارند که این اثر عین اراده و مشیت پروردگار در این عالم است. حالا براساس این مصالح و این آثار تکوینی که بر اشیاء و بر تعینات خارجی مترتب است پروردگار متعال احکامی را تشریع کرد، این تطبیق احکام بر مصالح نفس الامریه می شود.

تلمیذ: در حقیقت باز هم آن مسئله قوم که می گویند: هر امری تابع مفسده و مصالح است درست است فقط مسئله ای که مطرح می شود این است که این مصالح و مفاسد تکوینی از کجا آمده است؟! استاد: ببینید قوم می گویند که اراده و مشیت خدا منطبق بر تکوین هم هست؛ می گویند: در عالم تکوین اراده پروردگار منطبق بر مصالح است، خدا نمی تواند یک انسان این طوری درست کند، خدا نمی تواند فرض کنید یک حیوان آن قسمی درست کند؛ این انسان و حیوانات و اینها و این نظام عالم باید منطبق بر یک مصالح نفس الامریه باشد که اگر تخلف از آن لازم بیاید لازمه اش نقص بر خلقت است، نقص در عالم تکوین است. این مطلب باطل است.

مقتضی برای جعل حکم در عالم انشاء

روی این حساب در عالم جعل آنچه که مقتضی برای جعل حکم در عالم انشاء است عبارت از وجود مکلف با توجه به موضوع خاص و شرایط خاص در ارتباط با این مصالح و مفاسد نفس الامریه؛ یعنی مثلاً آنچه که موجب جعل حرمت خمریت در عالم انشاء است - حالا بعد در عالم اثبات و ادله ای که متکفل به بیان حکم است می گوییم که در آنجا چه نحوه و چه دلیلی می تواند این حرمت خمر را متکفل باشد - در مقام جعل و در مقام انشاء هنوز شارع نیامده در مقام اثبات حکم انشائی را بیان کند حرمت خمر را در مقام انشاء شارع چطور در نظر گرفته است؟ مکلف را در نظر گرفته است، خمر را در نظر گرفته است، تأثیر خمریت و سُکر را بر مکلف در نظر گرفته است، آن کدورتی که مترتب بر شرب خمر است و بر این نفس بار می شود در نظر گرفته است و آن کدورت، موجب بُعد مکلف از ارتقاء به مبدأ است، آن را در نظر گرفته است من حیث المجموع حکم به حرمت خمر در مقام انشاء می کند، درست شد؟ این حکم انشائی می شود. حالا هنوز مرتبه تنجّز مانده است، مرتبه تنجّز و بعد فعلیت هنوز مانده است.

کیفیت جعل حکم در مقام انشاء

بنابراین شارع در مقام انشاء فقط یک موضوع خاص و یک موضوع مطلق را در نظر نگرفته است که فرض کنید مکلف در ارتباط با خمر مثلاً حرام است؛ بلکه مکلف با این شرایط خاص، مکلفی که دارای این خصوصیت است، دارای این شرایط است و خمر برای او موجب کدورت و ظلمت است و **مُبْعَدٌ عَنِ الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ وَ عَنِ الْوَصُولِ إِلَى الْمَدَارِجِ الْكَمَالِيَةِ** است با توجه به این شرایط و خصوصیات **الْخَمْرُ لَهُ حَرَامٌ!** این می شود مقام جعل، این می شود تطبیق احکام بر مصالح و مفاسد نفس الامریه، پس آن مصالح و مفاسد نفس الامریه، مقتضی برای جعل حکم در مقام انشاء قرار می گیرد، آن می شود مقتضی؛ یعنی مکلف هست و آن مصالح و مفاسدی که در حول و اطراف مکلف قرار دارد مقتضی برای جعل حکم در مقام انشاء است. درست شد؟!!

توجه به این موضوع خیلی مهم است؛ کیفیت جعل در مقام انشاء که اصلاً چگونه حکم جعل می شود را اگر بتوانیم به یک جایی برسانیم دیگر آن وقت مطالبی را که قوم راجع به قصور احکام اولیه نسبت به قیود اضافی بر مأموریه و یا عدم قصور و یا متمم جعل و امثال ذلک فرمودند را می شود [حل کرد].

اصطلاحی بودن حکم اولیه و ثانویه

تلمیذ: بنا بر فرمایشات جنابعالی حکم اولیه و ثانویه هم برداشته می شود؟!!

استاد: بله، از سابق عرض کردم که حکم اولیه و ثانویه فقط در مجرد اصطلاح است یعنی به رتبه برمی گردد، مکلف به در یک رتبه حکم این می شود و در رتبه دیگر حکمش چیز دیگر می شود. منظورم از رتبه همان شرایط است.

تلمیذ: دیگر به ادله نمی شود به عنوان حکم اولی نگاه کرد، لسان ادله فقط ناظر به حکم اولی نیست بلکه ناظر به آن تحقق شرایط و مقتضیات است.

استاد: بله اما چون عموم قضیه و غالب قضیه بر همان مورد غیر ابتلاء به موارد غیر ثانویه است لذا آن را جنبه اولی دادند و این را جنبه ثانوی، چون غالب این است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد